

شگفتی سازی در جمعه حضور

روایتی از مشارکت اقشار مختلف مردم مشهد در ۲ انتخابات ۱۱ اسفند



تکس و محمد حسن صفاپور ۱ شهریور

گزارش
روز

تپ و تاب انتخابات دیروز به اوج خودش رسید و هزاران نفر از عاشقان وطن و ایران پای صندوق های رأی رفتند تا در دو انتخاب مهم و سرنوشت ساز مشارکت کنند، یکی انتخابات مجلس شورای اسلامی و دیگری مجلس خبرگان رهبری. قضیه انتخابات آن قدر جدی و مهم است که از ماه ها پیش نقل هر مجلس و محفلی بوده است. تعارف که نداریم، شرایط سخت اقتصادی بهانه خیلی از گلايه ها و ناراضیته ها شده است، از پدراهی که می گویند امنیت روانی و روحی شان به خاطر دست خالی و متوازن نبودن دخل و خرجشان به هم ریخته است تا جوان هایی که دغدغه های مالی و چشم انداز نامعلوم سبب شده است دست و دلشان برای تشکیل زندگی و ساختن آینده ببرزد. با این حال جمعه روز موعود بود. همه شب گذشته برف باریده بود. هوا سرد بود و استخوان سوز. خیال اینکه با این هوا و سرما مردم جمعه متفاوت اسفند را چطور می خواهند رقم بزنند و به خیابان و محل های رأی گیری بیایند، هم دغدغه خودمان بود، هم مسئولان. مردم مشهد اما مثل همیشه شگفتی آفرینند و سنگ تمام گذاشتند. این را مانمی گوئیم، آمار رسمی می گوید که محسن داووری، فرماندار مشهد اعلام کرده است: ۶۰ هزار و ۸۰۰ نفر در سه دقیقه نخست رأی گیری در انتخابات شهرستان مشهد شرکت کردند».

یک تیرو ۲ نشان



شده است و خودمان هم شال و کلاه کرده ایم. مقصد اولمان حرم مطهر امام رضا^(ع) است، خیلی خوب است که با یک تیر، دو نشان رازده ایم. وضو گرفته ایم تا هم دیداری با امام رضا^(ع) باشد، هم گشت و گذاری در شعبه های رأی گیری داخل صحن های حرم مطهر. خادمان مثل همیشه سنگ تمام گذاشته اند. انگار زنه انگار که برف باریده است. مسیرها را برای رفت و آمد زائران از برف شبانه گاهی پاک کرده اند. از ورودی بست شیخ طبرسی شروع می کنیم. نیازی به پرسش از خادمان هم نیست. تابلوهای راهنما مسیرها

مساجد شهر از چند روز قبل از انتخابات آماده شده بودند. پیر و جوان هم دست به دست هم داده بودند تا در روند برگزاری انتخابات مشکلی پیش نیاید. در و دیوار شهر پر از پوسته ها با عبارت های خلاصه بود که نامزد ها را معرفی می کرد. برف بر سر نوارهای رنگی و بنرهای تبلیغاتی نشسته و شهر را تماشایی تر کرده بود. خیلی ها هنوز به دنبال کارنامه کاری آن هایی بودند که برای کرسی نشینی در بهارستان اعلام آمادگی کرده و روزهای تبلیغات گوشه گوشه شهر یک اتاق کوچک با میز کنفرانس تشکیل داده بودند. امروز روز نتیجه بود. کارت هایمان از روز قبل از انتخابات آماده

آخرین توصیه

خودش را این طور روایت می کند، مادرم بیمار بود و من تا صبح بالای سرش بودم و به سفارش او آمدم تا رأی را به صندوق ببندازم؛ اما همین حالا تماس گرفتند و گفتند که تمام کرده است. برای مادرم دعا کنید. لطفا دعا کنید.

میان همه صحنه های شیرین و خاطره ساز روز انتخابات، شبیون های یک زن جوان در مسجد النبی^(ص) کوهسنگی همه حواس ها را پرت می کند. خیلی ها اطرافش را گرفته اند تا ببینند ماجرا از چه قرار است. زن جوان ماجرای

جمعیت منتظر

سراغ چکسی را برای رأی گیری می گیریم؛ رأی اولی ها، پیرزن ها و پیرمرد ها یا جوان ترها. زهرنجف زاده یکی از مجریان برگزاری انتخابات در این شعبه اخذ رأی است. او می گوید: قبل از اینکه رأی گیری شروع شود، هم محله ای ها پشت در مسجد به صف ایستاده بودند و چشم انتظار و مشتاق شروع رأی گیری بودند.

مسجد فقیه سبزواری در محله طلاب هم همیشه مکانی برای یک نمایش تمام عیار از حضور مردم بوده و حالا هم همین طور است. نوجوان ها جلوی ورودی مسجد سینی های چای را دست به دست می چرخانند. با یک استکان چای و کیسه ای که کفش ها را داخل آن چپانده ایم، وارد محل رأی گیری می شویم. داخل مسجد آن قدر شلوغ است که نمی دانیم

چشممان می خورد به یک شلوغی بزرگ و تجمعی از جوانان و سالمندان و کهن سالان.

مشارکت خانوادگی

به شهرشان کاشان برگردند. مدت ها منتظر این روز بوده اند، هم خودش و هم پسرش، علی، که هر وقت فرصتی پیش آمده با او در این باره حرف زده است. ترجیح می دهد علی در این باره صحبت کند. علی آقا که خیلی از سن و سالش پخته تر به نظر می رسد، می گوید: هیچ وقت حرفی را بدون مطالعه و تحقیق قبول نمی کنم و برای موضوع انتخابات امسال، ماه هاست که با پدرم و اطرافیان در حال تحقیق هستیم تا صالح ترین و معتمدترین فرد را انتخاب کنیم. البته دوست دارم خودم زودتر به سن قانونی برسم و حق رأی داشته باشم.



خانوادگی چند نفره شان فقط پدر و پسر حاضر به حرف زدن می شوند. حجت ا... کشاورز و خانواده اش یک

جلوی برخی از ورودی ها به محل دریافت رأی، صندلی های چرخ داری پشت سر هم ردیف شده اند که سر نشینان نشان از آن دسته آدم های مقیدی هستند که به زیارت صبح جمعه اعتقاد دارند و حواسشان هم بوده است که امروز، روز انتخابات است. بنابراین کارت ملی به دست حاضر شده اند.

با برخی هایشان سلام و علیک کوتاهی می کنیم و برای اینکه بیشتر در سرما نمانند، زود رد می شویم و عبور می کنیم. چهره های خندان رویه رویمان ما را مشتاق می کند که با همه آن ها هم کلام شویم، اما از جمع

پیوند جدانشدنی



محمدرضا کاووسی هم که قرار است برای زیارت به قم برود، قبل از آن رأی را به صندوق می اندازد. گرچه برای رفتن عجله دارد، اما می گوید: می ترسم دیگر وقت نکنم. این فرصت بزرگی است و نباید آن را از دست بدهیم.

در مسیر برگشت ما تکنسین های اوزر انس هم با آن پوشش و لباس مخصوص پای صندوق حاضر می شوند. مجید خلق ذکر و مصطفی علی پور با اطرافیان خوش و بش می کنند و هر دو با هم قبل از هر صحبتی از بازی های اخیر فوتبال حرف می زنند و می گویند بازی های فوتبال را دیده اید. دعاها و سجده ها «ایران ایران» گفتن ها و.... واقعیتش این است که ایران به قلب و وجود تک تک ما گره خورده است و همیشه پای آن می مانیم و بعد هم رأیشان را به صندوق می اندازند مثل خیلی های دیگر.

ایستگاه راه آهن مشهد هم مقصد دیگری است که به آنجا سر می زنیم. راه آهن حال و هوای عجیب تری دارد؛ بیشتر شرکت کنندگان در حالی برای رأی دادن آمده اند که عجله دارند زودتر به قطارشان برسند. فضای اطراف صندوق ها شلوغ است؛ هم مسافران در این شلوغی به چشم می خورند، هم آن ها که برای بدرقه یا استقبال از عزیزانشان آمده اند. سیده مهسا مشایخی با دو دخترش منتظر آمدن مسافرشان از تهران است و از همین فرصت کوتاه برای رأی دادن استفاده می کند. مادر برگه نوشته شده را می دهد دست سبوحای پنج ساله و او با اشتیاق آن را به صندوق می اندازد و چند بار برای عکاسمان دست تکان می دهد تا عکسش از قلم نیفتد. خیلی از پدر و مادرها با فرزندان خردسالشان آمده اند و رأی را با همراهی دست های کوچک فرزندان به صندوق می اندازند.

یک دعای از ته دل

که به خاطر موضوعات سطحی دم از مخالفت با نظام می زنند، گذشته را مرور نکنند و ببینند چه خون هایی که به خاطر این انقلاب ریخته نشده است. ما ایران را با همه وجود دوست داریم و برای آرامشش دعا می کنیم. در راه بازگشت هم با آدم های زیادی گپ می زنیم که گلايه می کنند و از برخی از مشکلات و کاستی ها نقد دارند. از سختی شرایط اقتصادی به تنگ آمده اند، اما با همه وجود ایران را دوست دارند؛ آن هایی که از ته قلب دعا می کنند این بار کسانی به بهارستان راه پیدا کنند که بهترین کارنامه را داشته باشند و مثل آن ها قلبشان برای ایران بتبد، به معنای واقعی بتبد.

محل رأی گیری صحن پیامبر^(ص) را می شود با یک بنر بزرگ که روی داربستی محکم شده است، به وضوح دید. یک گروه بزرگ از رأی اولی ها پشت پرده های قالیچه ای ایستاده اند و منتظرند نوبشان شود. بین آن جمع بزرگ که هنوز دارند درباره نامزدها حرف می زنند، فاطمه فیروزی که در مؤسسه بیت الحفاظ نرجس مشغول به حفظ قرآن است، قاطع و صریح می گوید: اگر کشور ایران را برای زندگی قبول کرده ایم و پرچم آن را به عنوان نماد دوست داریم و برای اقتدارش تلاش می کنیم، واجب است در همه صحنه ها حاضر باشیم. باور کنید این حرف ها شعار نیست و البته به سن و سال من هم قد نمی دهد، اما بزرگ ترهایی

پرچم بالای سالمندان

با خنده و شوخی می گویند که نگذارید بیشتر از این جو زده و مشهور شویم و تا همین جایش هم کافی است. البته آن ها به این موضوع اشاره می کنند که تبلیغات امسال عمق و کیفیت چندانی نداشت. در حالی که باید کارشناسان و منتقدان و صاحب نظران در آگاه کردن مردم بیشتر از این حرف ها تلاش می کردند. می گویند نمی دانند این حرف ها قابل انتشار است یا نه. اما دوست دارند حتما انعکاس پیدا کند.

یکی از آن ها تفسیرش را از روزهای قبل از انتخابات می گوید و به آن ایراد می گیرد: فضای جامعه در این چند هفته آخر برای آدم های از همه جایی خبر خلاصه شده بود در چند پرس چلو قرمه سبزی و قیمه با فلاں قول مالی و فلاں قول سربازی و.... به نظرم اصلایه مناسبی برای تبلیغات نیست و به شعور آدم ها توهین می شود و به همین خاطر است که دز متلک ها و تکه پرانی ها زیاد است.

می خندد، گونه هایش گل می اندازد، زهرا خانم همین قدر خلاصه درباره اشتیاقش برای حضور در انتخابات می گوید: از دیشب کارت ملی ام را زیر متکا گشته ام تا دم دست باشد و صبح سرگردان نشوم.

زهرا حجازی هم سن و سال دار است، لب که باز می کند، لپچه غلیظ اصفهانی اش، اصلتش را رو می کند. با خنده می گوید: پرچم پیرها انگار بالاتر است. زهرا خانم البته خیلی زود به قضاوت زود هنگام خود پی می برد، وقتی که وارد محل می شویم و ردیف به دیف، حضور جوان ها به چشم می آید. چند جوان گوشی به دست روی زمین نشسته اند و هنوز در باره اینکه به چه کسی رأی بدهند با هم بگو مگو دارند و از آخر هم به این نتیجه می رسند که هر کسی به انتخابی که خودش دارد، اطمینان کند و رأی را به صندوق بیندازد. حرف از مصاحبه و گفت و گو که می شود،



سال خورده تا ما را می بیند، فوراً می پرسد، پله که ندارد؟ می خواهد بداند و رودش بدون زحمت و راحت است یانه. زهرا عمرانی بهار آینده هشتاد سالگی اش را پشت سر می گذارد. هنوز سرزندگی و نشاط هوای شمال در چهره اش عیان است. می گوید: اهل رشت هستیم، وقتی

مسیر رفتن تا صحن غدیر هم سخت نیست و از بلندگوهای صحن ها هر چند دقیقه یک بار تذکر داده می شود که از محل های مشخص عبور کنیم تا خطر سرخوردگی نباشد. صف مقابل ورودی محل رأی گیری صحن غدیر از شور و هیجان مردم حکایت دارد. زنی

حساسیت های پس انتخابات



محمدهادی بیست ساله است و رأی اولی. او دیدگاه جالبی دارد: همیشه این طور بوده است که وقتی رأی را به صندوق انداخته ایم تصور کرده ایم کار تمام است و هفته ای سرآغ زندگی هایمان، انگار که وظیفه مان بعد از انتخابات تمام می شود و معمولاً بعد از انتخابات سرگرم کار و زندگی می شویم و اصلاً آدم های مطالبه گری نیستیم و ما جوان های فعال زمان انتخابات، به جوان هایی بی خاصیت و خنثی تبدیل می شویم، در حالی که این حساسیت باید به همین شدت بعد از انتخابات وجود داشته باشد.

حضور محمد هادی پور احمدی همراه پدر بزرگش روی پله های مسجد حوض لقمان توجهمان را به خود جلب می کند. آن ها را در حالی می بینیم که دست در دست هم از پله ها پایین می آیند. حاج غلامعلی ۷۲ سالگی را هم پشت سر گذاشته و از آن دست آدم هایی است که پای اعتقادش ایستاده است، جانباز جنگ تحمیلی است و از هر فرصتی برای روایت کردن آن روزها استفاده می کند. می گوید زورم به همه که نمی رسد، اما بچه ها و نوه هایم اخلاق من را می دانند و بارها و بارها برایشان روایت کرده ام چه اتفاقاتی افتاده است تا ما به امروز رسیده ایم و این امنیت و آرامش را داریم.